



منابع داخلی سیاست خارجی^۱

نویسندگان: کریس آلدن^۲ و آمون آرن^۳

ترجمه: محمد سالم ناجی^۴

چکیده

منابع سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین موضوعات در روابط بین‌الملل به شمار می‌رود که در مورد ماهیت و نقش آن میان اندیشمندان روابط بین‌الملل دیدگاه واحدی وجود ندارد. این پژوهش بر آن است که منابع داخلی سیاست خارجی را بازشناسی نماید. در این پژوهش، برای بازشناسی منابع داخلی سیاست خارجی سه رهیافت مورد مطالعه قرار گرفته است. در رهیافت «ساختارهای داخلی»، نهادها و مجموعه‌های سیاسی در درون دولت، شکل‌دهنده سیاست خارجی قلمداد می‌شوند. در رهیافت «ساختارگرا»، منافع اقتصادی اقلیت نخبه به‌عنوان منافع ملی برجسته می‌شود. از دید این رهیافت، یک طبقه کوچک اجتماعی بر اقتصاد کنترل دارد و سیاست خارجی را به‌گونه‌ای هدایت می‌کند که منافع آن‌ها را تأمین کند. در رهیافت «کثرت‌گرا»، سیاست خارجی به‌منایه بازخورد محیط متکثر رقابتی دانسته می‌شود که در آن کنش و واکنش گروه‌های ذی‌نفع، تصمیم‌گیرندگان دولت و ساختارها موجب چنین بازخوردی است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که منابع داخلی سیاست خارجی متشکل از احزاب سیاسی، افکار عمومی، گروه‌های ذی‌نفوذ، لابی‌ها و طبقات اجتماعی‌اند که در سیاست خارجی کشورها، اعم از دموکراتیک و غیر دموکراتیک، نقش دارند.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، منابع داخلی، تصمیم‌گیری، افکار عمومی، منافع ملی.

۱. این مطلب فصل چهارم از کتاب Foreign Policy Analysis اثر Chris Alden and Amnon Aran است.
۲. پروفیسور در دیپارتمنت روابط بین‌الملل در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن.
۳. مدرس ارشد در دیپارتمنت سیاست بین‌الملل در دانشگاه سیتی لندن، بریتانیا.
۴. نویسنده و پژوهشگر در کابل (msalimnaji@gmail.com).

مقدمه

این ضرب‌المثل که می‌گوید: «سیاست در لبه آب متوقف می‌شود»، سنت سیاست خارجی را تحت تسخیر خود قرار داده است. بر این اساس، موجودیت سیاست خارجی در جایی است که در آن تعزب (فرقه‌گرایی) سیاسی داخلی به سود امنیت ملی تجمیع می‌شود. نگاه واقع‌گرایانه به سیاست خارجی و ملی‌گرایی توده‌وار، موجب ابهام در هردو بخش اعم از پیچیدگی در تصمیم‌سازی و مرکزیت عوامل داخلی شکل‌دهنده در اهداف و بازخورد این فرایند می‌شود. پرسش‌های قدیمی مانند این که چه کسی و به نفع چه کسانی سیاست خارجی را می‌سازد، در نگاه ساده‌انگارانه واقع‌گرایی، موجب دشواری و پیچیدگی در تفسیر سیاست خارجی می‌شود.

این پرسش که چه چیزی منافع ملی را می‌سازد؟ در کنار خود نیازمند تبیین منابع تصمیم‌گیری سیاست خارجی و ماهیت این فرایند، نقش افراد تصمیم‌گیر و نفوذ بوروکراسی در شکل‌دهی و عملی‌سازی سیاست خارجی است. این امر موجب به میان آمدن پرسش در مورد نقش عناصر بیرون از ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی دولت اما در محدوده حاکمیت همان دولت مانند بازیگران اجتماعی، منافع و ارزش‌های حاکم در جامعه به میان می‌آید که در سیاست خارجی دخیل و درهم‌تنیده است. عوامل نفوذگذار داخلی بیرون از ساختار حکومت، مانند لابی‌ها، رسانه‌ها، عوامل طبقاتی و محدودیت‌های قانون اساسی، بسیار مهم هستند و می‌توانند در سیاست خارجی نفوذگذار باشند (Rosena, 1967; Katzenstein, 1976; Gourevitch, 1978: 881-912; Risse-Kappen, 1991: 491-517; Hagan, 1993; Neack, 1995). به‌طور مثال: بازیگران اجتماعی مانند گروه‌های ذی‌نفوذ به گونه فعال با بازیگران سیاسی مرتبط هستند تا در فرایند سیاست خارجی نفوذ کرده و به نگرانی‌های‌شان فایق بیایند. در عین زمان، قواعد رسمی و غیر رسمی حاکم در یک کشور بسیار مهم است. هم‌چنان ساختار اجتماعی فراگیر و روابط آن با دولت، مانند نقش نخبگان و عوامل طبقاتی، می‌تواند نقش تعیین‌کننده در جهت‌دهی، دسترسی و شکل‌دهی خاص سیاست خارجی کشور داشته باشد.

بازتاب این پیچیدگی موزاییکی در تحلیل سیاست خارجی طی سه دهیافت به بازشناسی تأثیرات عوامل داخلی بر سیاست خارجی می‌پردازد. هریک از آنها ریشه در علل مختلف رابطه جامعه- دولت دارد که هرکدام تبیین‌کننده مفروضات و منافع مختلف این روابط است. در دهیافت اول، منبع اصلی نفوذ داخلی در شکل ساختاری (نهادهای و رژیم‌ها) دولت‌ها جست‌وجو



می‌شود. رهیافت دوم، تصمیم‌گیری سیاست خارجی را برگرفته‌شده از نظام اقتصادی می‌داند که در آن منافع اقلیت نخبه به‌عنوان منافع ملی بیرون داده می‌شود. در رهیافت سوم، سیاست خارجی به‌مثابه بازخورد محیط متکثر رقابتی دانسته می‌شود که در آن کنش و واکنش گروه‌های ذی‌نفع، تصمیم‌گیرندگان دولت و ساختارها موجب چنین بازخوردی است. در این فصل، تمرکز ما روی اهمیت عوامل داخلی در شکل‌دهی سیاست خارجی است. ما هریک از سه رهیافت بالایی را مورد تحلیل قرار خواهیم داد و هم‌چنان تصمیم‌گیری سیاست خارجی را در سطح داخلی مورد تبیین قرار می‌دهیم. در آخر، نقش فراموش‌شده احزاب سیاسی در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی مورد تمرکز قرار گرفته است.

۱. برجستگی ماندگار داخلی

بازشناسی رابطه میان سیاست خارجی، دولت و محیط داخلی، مستلزم تفحص و تحقیق در مورد ماهیت دولت است و این‌که چگونه این بازیگران بر فرایند سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند. به‌طور هم‌زمان، شناخت محیط داخلی، آرایه بازیگران و منافع آن‌ها و این‌که چگونه نیروهای بیرونی بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند، لازم است.

وقتی در مورد نقش دولت و عدم حضور محسوس آن در ادبیات تحلیل سیاست خارجی بحث می‌نماییم، به گونه صریح لازم به نظر می‌رسد که دیدگاه تئوریک خلق شود که طی آن، ماهیت دولت و رابطه آن با جامعه مورد بررسی قرار بگیرد. در رهیافت‌های مختلف تحلیل سیاست خارجی آنچه مشترک به نظر می‌رسد، این است که سیاست خارجی توسط دولت ایجاد و مشروعیت می‌یابد؛ هرچند که منابع آن در حوزه داخلی نهفته است. به تاسی از این نظر، بازیگران داخلی تلاش می‌کنند که به گونه فعال گفتمان سیاست خارجی را با به‌کارگیری ابزارهای مختلف تحت تأثیر قرار دهند و این ابزارها می‌توانند از توزیع و تخصیص مالی تا استراتژی بسیج سیاسی را شامل شوند. حتی ساختارگرایان که در رهیافت خود دولت را نسبت به بازیگران داخلی، مخصوصاً منافع طبقات اجتماعی، خودمختار می‌دانند، تصدیق می‌کنند که رقابت میان نخبگان این گروه‌ها در مورد سیاست خارجی وجود دارد. این‌که دقیقاً این فرایند چگونه رخ می‌دهد، دیدگاه رهیافت‌های مختلف در این راستا فرق می‌کند. علاوه بر آن، آنچه را که به‌عنوان محیط داخلی در نظر می‌گیریم، خود محل جدال و بحث است. جوامع، حتی در دیدگاه جدید، به‌مثابه



مجموعه‌هایی به هم پیوسته توأم با استیلا و استقلال که دارای محدودیت‌های قلمرو حاکمیتی‌اند، در نظر گرفته می‌شوند. علاوه بر آن، در طول تاریخ بشر، این جوامع به لحاظ حمل‌ونقل و برقراری ارتباطات جغرافیایی نیز دچار موانع و محدودیت‌هایی بوده‌اند. این شرایط موجب شده است که مشخصه خاص‌گرایی تفاوت جوامع تقویت یابد که به موجب آن خاص بودن فرهنگی تبارز پیدا می‌کند. این دیدگاه‌ها با گفتمان جهانی‌شدن، کاهش نقش دولت، همگونی فرهنگ و ظهور جامعه مدنی جهانی، جزر و مد پیدا کرده‌اند (Kaldor, 2003: 583-93).

در عین زمان، وقایع تاریخی نشان می‌دهند که ایده‌های قدرتمند به‌طور پیوسته به‌عنوان نقطه اتصالی عمل می‌نمایند. به‌طور مثال: سرعت تجارت بین‌الملل در قرن شانزدهم در اروپا از این نمونه بود. به گونه نمونه: اقدامات اصلاحی، زمینه بهره‌مندی سودمداران پروتستانسیم را به شکل معجزه‌آمیز فراهم نمود که میان دولت‌شهرها، دوک‌نشین‌ها، شهزاده‌نشین‌ها و پادشاهی‌ها که در آن زمان نظم سیاسی منطقه‌ای اروپا را تشکیل می‌دادند، در حرکت بود. در این اواخر، فناوری تلفن‌های هوشمند توسط جوامع آفریقایی که یکی از فقیرترین بخش‌های جهان‌اند، جذب شده‌اند؛ در حالی که در آن‌جا زیرساخت‌های ارتباطی وجود ندارد و این نشانگر این موضوع است که این شرایط متضاد هم می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند. شاید این مسئله ناشی از گنجی ما بابت سرعت ارتباطات جهانی باشد که تصور کنیم با به اشتراک‌گذاری اطلاعات، نیازمندی فوری مردم به دانش و ارتباطات را که صرفاً بر اساس جغرافیا از هم جدا شده‌اند، بشناسیم.

عوامل داخلی و بین‌المللی می‌توانند در قالب نگرانی‌های داخلی و بین‌المللی در سیاست‌گذاری خارجی بر دولت نفوذ داشته باشند که میزان آن از یک کشور تا کشور دیگر فرق می‌کند. «پیتر گروویچ»^۱ در دهه ۱۹۷۰، امکان نفوذگذاری بیرونی را بر فحوای گفتمان داخلی و به طور خاص سیاست خارجی شناسایی نموده بود (Gourevitch, 1978: 881-912). او چنین استدلال می‌کرد که تصویر دوم والتز (سطح تحلیل دولت)، برخلاف ترسیم متعارف است که در آن نفوذ از داخل به طرف بیرون، یا سازوکار داخلی به سوی محیط بیرونی جریان پیدا می‌کند. «مانسباخ»^۲، «فرگوسن»^۳ و «لامپرت»^۴، نظام بین‌الملل را به تار عنکبوتی قیاس نموده‌اند که معنای ساختاری

1. Peter Gourevitch.
2. Mansbach.
3. Ferguson.
4. Lampert.



آن نشانگر اندرکنش ثابت میان دولت و بازیگران غیر دولتی است (Mansbach, Ferguson & Lampert; 1976).

با این حال، علی‌رغم گردش سریع ایده‌ها و کالاهای، ویژگی موقتی نظام بین‌الملل طوری است که در آن برجستگی و مرکزیت محیط داخلی در فرایند سیاست خارجی دیده می‌شود. یکی از اساسی‌ترین آن‌ها حقوق موضوعه است که بر اساس آن، حاکمیت نمود پیدا می‌کند. به رسمیت‌شناختن این حق حکومت که در داخل قلمرو مشخص به اعمال حاکمیت بپردازد، علی‌رغم گفتمان حمایت‌کنندگی، به این معنا است که جوامع غیر از اعمال حاکمیت توسط حکومت، نمی‌توانند بدیلی را به کار بگیرند که آرزوهای سیاسی آن‌ها را برآورده کند. این، نشان‌دهنده ویژگی بارز نظام بین‌الملل است. در واقع، شهروندی به معنای محدودیت در رفتار فردی است. علاوه بر آن، ساختار حقوقی و قانونی دولت‌ها باعث می‌شود که شخصیت‌های حقوقی از فعالیت‌های تجاری گرفته تا مؤسسات غیر حکومتی (NGO)، یک سازوکار مشخص برای فعالیت‌های خود داشته باشند (Brown, 2002; Krasner, 1999). ایجاد بهشت مالیاتی در دولت‌های جزیره‌ای، انتقال شرکت‌های چندملیتی از یک کشور به کشور دیگر برای معافیت مالیاتی و شرایط کاری و سودمند یک قلمرو برای تراضی پناهندگان سیاسی، نشانه‌هایی هستند که دولت‌ها و شرایط داخلی سیاسی و اقتصادی حیاتی به نظر می‌رسند که به طور جدی در مورد آن فکر کنند. نظام مالیاتی، دادخواهی حقوقی و میزان آزادی رسانه‌ها از سازوکارهای مهم داخلی در یک دولت است. نفوذ فرهنگی-اجتماعی توسط کارکرد حکومت‌ها بازتاب پیدا می‌کند که از یک دولت تا دولت دیگر متفاوت است که ممکن است در یک منطقه به همگونی فرهنگی منجر شود (Buzan and Weaver, 2003).

پذیرش ایده‌های غربی حاکمیت به معنای وساطت نخبگان محلی برای ترتیب کردن ضروریات، ایجاد نهادها و پی‌ریزی ایده‌ها تلقی شده است. این فرایند را «امیتا آکاریا»^۱ به هنجار محلی‌سازی تعبیر کرده است که در آن بازیگران داخلی دست برتر پیدا می‌کنند (Acharya, 2004: 239-75). این ادعا در مورد عوامل داخلی نه تنها تبیین‌کننده جزئی نیست؛ بلکه ردکننده ایده‌هایی است که الهام‌گرفته از منابع خارجی است. برای مثال: دیدگاه در مورد حقوق زنان در جوامع غیر غربی، متأثر از نفوذ عوامل محلی است که نقش تعیین‌کننده در این دیدگاه‌ها دارد (Barnett

1. Amitav Acharya.

(and Finnemore).

در نهایت، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در یک سازوکار پیچیده با محوریت نظام حاکمیتی به طور برجسته مشروعیت خود را از جامعه داخلی اخذ می‌کنند که توسط شرایط قانونی نظام بین‌الملل به آن عینیت داده می‌شود. هرگاه این تصمیم‌گیرندگان بر آن باشند که موقف و پرستیژ خود را با به‌کارگیری ابزارهای بین‌المللی تقویت کنند، در نهایت اقتدار و صلاحیت آن‌ها به منابع داخلی بستگی دارد.

۱-۱. رهیافت ساختارهای داخلی: ساختارهای قانونی و رژیم‌های سیاسی

برای برخی محققان تحلیل سیاست خارجی، مهم‌ترین منابع سیاست خارجی عبارت است از ساختار داخلی و ماهیت نهادهای سیاسی دولت، ویژگی‌های جامعه، ترتیبات نهادی برای ارتباطبخشی جامعه و دولت و خطمشی که از طریق آن‌ها مطالبات جامعه وارد نظام سیاسی می‌شود. «کاتزنشتاین»^۱، «کراسنر»^۲، «رایز کاپن»^۳ و دیگران توضیحات ریزی را در مورد ضعف و قوت نسبی حکومت در روابط ساختارهای مختلف دولت و جامعه ارائه نموده‌اند (Katzstein- & Risse-Kapen, 1990: 261-81; & Stein; Gourevitch; Cohen, 1990). از دید رایز کاپن، اهمیت ساختارهای دولت نهفته در این واقعیت است که تصمیم‌گیری سیاست خارجی و وساطت ترتیبات قانون اساسی از مهم‌ترین موضوعاتی هستند که جامعه و دولت برای تعیین روابط بین‌المللی کشور به گفت‌وگو می‌پردازند (Risse-Kapen, 1991). دولت و نهادهای داخلی مانند گروه‌های ذی‌نفوذ از طریق چارچوب کاری قانون اساسی به دنبال ساخت استراتژی مشترک می‌شوند که در نتیجه، نفوذ عوامل داخلی بر سیاست خارجی به وضوح دیده می‌شود. به‌طور سنتی، بر اساس قانون اساسی یا عرف حاکم، قوه اجراییه مسئول تنظیم و اجرایی کردن سیاست خارجی است و قوه مقننه و سایر نهادهای داخلی از قدرت محدود در راستای بازبینی قضایی و کنترل بودجه سیاست خارجی برخوردار هستند. امکان دسترسی به سیاست خارجی توسط گروه‌های اجتماعی و تصمیم‌گیرندگان در امر نهادن خواست‌های عمومی در سیاست خارجی از یک کشور تا کشور دیگر متفاوت است. برای نمونه: سیاست خارجی فرانسه در انحصار قوه مجریه قرار دارد؛ در حالی که در ایالات متحده امکان دسترسی و نفوذگذاری جامعه به سیاست خارجی از مجرای

1. Katzenstein.

2. Krasner.

3. Risse-Kapen.



چندگانه وجود دارد (ibid).

یکی دیگر از ساختارهای داخلی که می‌تواند در سیاست خارجی نفوذ داشته باشد، نوعیت رژیم سیاسی است. در رژیم‌های اقتدارگرا که در آن کنترل انتخاباتی از جانب مردم وجود ندارد، معمولاً سیاست خارجی آن‌ها متأثر از چالش‌های درونی آن‌ها است. تلگرام اکس «جرج کنان»^۱ و به تعقیب آن سیاست سد نفوذ آمریکا در قبال شوروی، قابل پیش‌بینی بود و ریشه در تحلیل سیاست خارجی شوروی داشت (Gaddis, 2005; Kissinger, 1994: 446-550; Gati & Ullman, 1972: 5-21). از این رو، سیاست خارجی رژیم‌های دموکراتیک کم‌تر مبتنی بر مخاطره‌ای است که در آن منافع جامعه آن‌ها لحاظ نشده باشد. هرچند تحقیقات نشان داده است که فقدان دسترسی به اطلاعات و سایر موانع بوروکراتیک می‌توانند در رژیم‌های دموکراتیک نیز وجود داشته باشند که می‌توانند دخالت جامعه را در تصمیم‌گیری سیاست خارجی با محدودیت روبه‌رو نمایند (Halliday, 1994: 84)؛ از این رو، تفاوت میان این دو نوع رژیم سیاسی بسیار کوچک به نظر می‌رسد.

صلح دموکراتیک یکی از موضوعاتی است که در ریشه‌های داخلی سیاست خارجی نقش دارد که برگرفته شده از صلح ابدی کانت است که در آن نظام بین‌الملل را به‌گونه‌ای ترسیم کرده بود که صرفاً دولت‌های جمهوری اجازه پیوستن به آن را داشتند. «میخائیل دونل»^۲ به جای کلمه جمهوری، قید لیبرال را اضافه نموده است و با ارائه آمار و ارقام، این‌گونه ادعا کرده است که دموکراسی‌های باثبات لیبرال به جنگ همدیگر نمی‌زنند (Doyle, 1986: 1151-69). اساس استدلال او تفسیر هنجار فرهنگی است که دولت‌های دموکراتیک اختلافات خود را از طریق گفت‌وگو و چانه‌زنی حل می‌کنند و این امر در سیاست خارجی مخصوصاً در قبال سایر دموکراسی‌ها صدق می‌کند؛ هرچند روابط رهبران جوامع دموکراتیک در قبال رژیم‌های غیر دموکراتیک به منازعه کشیده می‌شود. تفسیر نهاد-ساختاری به گونه همزمان چنین بیان می‌دارد که رژیم‌های دموکراتیک بر اساس یک نظم موازنه‌گر ایجاد شده‌اند که مانع از تصمیم‌گیری‌های سریع می‌شود و در عین حال تأکید می‌کند که موافقت عمومی در امر اعلام جنگ لازم به نظر می‌رسد و این امر در راستای وقوع جنگ میان دموکراسی‌ها نقش بازدارندگی بازی می‌کند. هرچند در مورد اساس تجربی بودن نظریه صلح دموکراتیک اختلاف نظر وجود دارد؛ اما داده‌ها به‌طور عام تأییدکننده

1. George Kennan.

2. Michael Doyle.

این نظریه‌اند (Ninic, 1992; Hill, 2003: 235-40; Risse-Kapen; Rummel, 1995: 649-64; Russet, 1993).

نظریه قدرت‌های متوسط، یک متغیر دیگر را در روابط میان رژیم سیاسی و رفتار سیاست خارجی مطرح کرده است. «کوپرا»، «هایگات» و «نوسال» بر آن هستند که ترکیب ویژگی‌های مادی و معنوی نقش مهم در خودآگاهی ملی دارند که موجب کنش مشخص در رفتار خارجی دولت‌هایی با درآمد بالا اما رتبه متوسط مانند کانادا و استرالیا می‌شود (Cooper, Higgot & Nos-sal, 1993). سیاست خارجی قدرت‌های متوسط معمولاً مبنی بر چندجانبه‌گرایی، تقویت‌کننده پل‌های ارتباطی و تقویت هنجارها است. برخی محققان، کشورهای در حال توسعه مانند مالزی و آفریقای جنوبی را نیز در زمره قدرت‌های متوسط قرار می‌دهند (Lee and Hamill, 2001: 33-59; Ping, 2005). این رهیافت برای این که یک دولت را در زمره قدرت‌های متوسط جا دهد مبنی را بر سلسله‌مراتب دولت‌ها (از به کارگیری شاخصه‌های صرفاً مادی خود داری می‌کند) و برداشت داخلی آن‌ها را در باب روابط با سایر دولت‌ها، مخصوصاً در حوزه تجارت و یا سیاست خارجی، قرار می‌دهد.

تحقیق در مورد رژیم‌های سیاسی در نواحی مختلف جغرافیایی انجام شده است تا تأثیرات رژیم را بر سیاست خارجی مورد تحلیل قرار دهد و تأکید می‌کند که الگوهای نظم منطقه‌ای، تاریخ و جامعه محلی شکل‌دهنده سیاست خارجی هستند. برای مثال: مطالعات آفریقایی سیاست خارجی که به دنبال گنجاندن کارشان در درون گونه‌های موجود رژیم‌های سیاسی آفریقایی مانند نوپدرسالاری و الیگارشی‌های مهاجرنشین هستند، نشان می‌دهد که این‌ها نقش تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری سیاست خارجی و اجرایی کردن آن دارند (Wright, 1999, Khadiagala & Lyons, 2001). مطالعات سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه نشان‌دهنده این موضوع است که در دولت‌های اقتدارگرا، نهادهای امنیتی به‌طور برجسته در سیاست خارجی دخیل هستند (Hinnebusch and Ehteshami, 2002; & Brown, 2004). در جنوب شرق آسیا همگرایی منافع نخبگان و ویژگی‌های فرهنگی آن منطقه باعث شکل‌گیری سیاست خارجی منطقه‌ای شده است که پژوهشگران به آن سبک (روش) آسه آن می‌گویند (Haacke and Morada, 2010; Leifer, 1995).

1. Cooper.
2. Higgot.
3. Nossal.



نظر به چند دلیل بازتاب این روند در تأمل و تحلیل سیاست خارجی مبتنی بر نظریه و ویژگی ملی است که به‌عنوان یک ابزار توسعه‌یافته در پیش‌بینی جامع و تحلیل رفتار سیاست خارجی به کار می‌رود (East and Hermann, 1974: 269-303)؛ هرچند برخلاف پروژه تحلیل سیاست خارجی، تلاش‌های مجدد برای نظام‌مند نمودن فهم جهانی سیاست خارجی صورت نگرفته است (Rummel, 1979)، «استیفن کراسنر» ویژگی‌های رهیافت ساختاری را برای فهم و تحلیل سیاست خارجی مورد انتقاد قرار داده است و به جای آن رهیافت تکامل‌گرایانه تاریخی را برای فهم این مسئله پیشنهاد کرده است (Krasner, 1984: 223-46). کار روی مناطقی مانند پیچیدگی‌های امنیت منطقه‌ای بوزان و ویور نشان‌دهنده بازگشت ملاحظات سیستمی در سیاست خارجی از طریق تأکید بر مشخص‌سازی عوامل محلی به‌عنوان یک روش تفسیر رفتار منطقه‌ای دولت است. تلاش‌های «لورا نیک»^۱ برای ارتباطی نوعیت سیاست خارجی دولت از طریق تمرکز بر رتبه‌بندی قدرت‌های متوسط، نمونه‌ای از این رهیافت است (Neack, 1995).

۱-۲. رهیافت ساختارگرا: نظام‌های اقتصادی و طبقات اجتماعی

در میان یادداشت‌های ساختاری در سنت مارکسیستی می‌توان ریشه‌های سیاست خارجی را در محرک‌های استثماری، مانند امپریالیسم، استعمارگرایی و ماهیت نظام اقتصادی سرمایه‌داری پی برد. از دید مارکس، دولت چیزی نیست جز کمیته‌ای که از منافع طبقه بورژوا نمایندگی می‌کند و دولت نقش مهمی در روابط کارگر و بازار به سود سرمایه‌داری بازی می‌کند (Marx, 1967). این نوع نگاه ابزاری موجب می‌شود که خودمختاری دولت نادیده نگاشته شود و از منظر این دیدگاه، مشروعیت دولت مبتنی بر برداشت مردم در مورد خودمختاری آن است (Moon, 1995: 192-9). این ادبیات به‌صورت گسترده تحت تأثیر گفتمان‌های خودمختاری دولت از نخبگان قرار دارد؛ اما محققان این حوزه فکری در این مورد توافق دارند که یک طبقه کوچک اجتماعی بر اقتصاد کنترل دارند و سیاست خارجی را به‌گونه‌ای هدایت می‌کنند که منافع آن‌ها را تأمین کند.

برای ساختارگرایان، دسته‌بندی سلسله‌مراتبی دولت‌ها که مقتضی اقتصاد سیاسی بین‌الملل است، یک رهنمای مهم در امر سیاست خارجی محسوب می‌شود. رابطه مرکز-پیرامون مبتنی بر استثمار اقتصادی میان دولت‌های نیمه‌صنعتی یا غیرصنعتی با دولت‌های صنعتی مرکز هستند و دولت‌های جهان سوم یا غیرصنعتی تلاش می‌کنند سیاست خارجی‌ای را در پیش

1. Laura Neack.

بگیرند که این روابط حفظ شود. «بروٹ مون»^۱ بیان می‌کند که چگونه دولت‌های پیرامونی برای رفع نیازمندی‌های مشروعیت داخلی خود به سوی شناسایی بین‌المللی در کنار تعقیب اهداف اقتصادی و توسعه‌ای کشیده می‌شوند (Ibid). تحت کنترل درآوردن دولت برای بازیگران داخلی در جهت انباشت منابع یک امر حیاتی پنداشته می‌شود. «رابرت کاکس»^۲ و «هین ماریس»^۳ بر این هستند که در کشورهای در حال توسعه یک طبقه سرمایه‌دار فرامرزی وجود دارد که به لحاظ ارزش‌ها و هنجارها، با سرمایه‌داران کشورهای پیشرو مشترک هستند و توسط نهادهای بین‌المللی رهبری‌کننده مانند بانک جهانی تربیت می‌شوند (Cox, 1987; & Marais, 2001). این نخبگان محلی خواست‌ها و آمال مردم را در جهت منافع سرمایه‌دارانه خود سمت و سو می‌دهند که در نتیجه روابط اقتصادی غالب زمینه استثمار دائمی برای‌شان فراهم می‌شود. این نظریه تبیین‌کننده چرایی سیاست خارجی است که در همسویی با منافع غربی اتخاذ می‌شود. آزادسازی تجاری یکی از نمونه‌هایی است که توسط دولت‌های فقیر در پیش گرفته می‌شود؛ در حالی که سکتور زراعتی و صنایع داخلی آن‌ها از ناحیه دسترسی به بازار آزاد آسیب می‌بینند.

در ادبیات طبقات اجتماعی و نظریه سیاست خارجی این دیدگاه وجود دارد که سیاست خارجی توسط نخبگان و برای آنان در درون جامعه ساخته می‌شود. «اسکیدمور»^۴ و «هودسن»^۵ این رهیافت را از طریق مدل‌سازی بلوک اجتماعی برجسته می‌کنند که بر اساس آن، قدرت در دستان اقلیت اجتماعی متمرکز می‌شود و آن‌ها یک پیوستگی نخبگانی و محیط نسبتاً باثبات داخلی برای خود خلق می‌کنند. در نتیجه، رهبران سیاسی به‌گونه‌ای مدغم می‌شوند که بلوک حاکم را تشکیل می‌دهند و در سیاست خارجی نیز منافع آن‌ها بازتاب پیدا می‌کند (Skidmore and Hudson, 1993: 10-11). در هم شکستن این پیوستگی مانند قضیه رژیم «مارکوس»^۶ در فیلیپین و رژیم نظامی جنرال «سونی آباچا»^۷ در نیجریه، موجب شعله‌ور شدن بحران سیاسی می‌شود که به مشارکت سیاسی فراگیر جهت مشروعیت‌بخشی نظام سیاسی دامن می‌زند. «کریستوفر کلاپام»^۸

1. Bruce Moon.
2. Robert Cox.
3. Hein Marais.
4. Skidmore.
5. Hudson.
6. Marccos.
7. Suni Abacha.
8. Christopher Clapham.



بر آن است که نخبگان آفریقایی از سیاست خارجی به‌عنوان یک ابزار در راستای به دست آوردن منابع اقتصادی و مشروعیت سیاسی در محیط بیرونی استفاده کرده‌اند (Clapham, 1996: 4).

روابط میان نهادهای تصمیم‌گیری سیاست خارجی و منافع طبقه مسلط اقتصادی و نیروهای اجتماعی به‌صورت عمیق مورد مطالعه قرار گرفته است. دیده‌بان انگلیسی در قرن نوزدهم «جان برایت» می‌نویسد که اعضای هیأت دیپلماتیک به‌طور مطلق از نخبگان تشکیل می‌یافته است و او چنین می‌گوید که سیاست خارجی به‌مثابه یک دروازه غول‌پیکر (خروجی) آریستوکراسی بوده است (Clarke, 1978: 96). در اواسط قرن بیستم، پژوهشگر علوم سیاسی آمریکا، «استوارت رایت میلز»، نخبه قدرت را ترکیب از همکاری رهبران، سیاست‌مداران و فرماندهان نظامی توصیف کرد که به‌عنوان محرک سیاست خارجی و داخلی عمل می‌کند (Mills, 1956). قابلیت‌های این گروه‌ها که خواست‌های محدود را به‌عنوان منافع ملی جا بزنند و سپس بر سیاست خارجی دیکته کنند، وابسته به قابلیت‌های آن‌ها در حفظ همبستگی اجتماعی است که آن‌ها را اجازه می‌دهد به بسیج جامعه از طریق به‌کارگیری ابزارهای ایدئولوژیکی و اقتصادی بپردازند.

۳-۱. رهیافت کثرت‌گرا: منافع و بازیگران اجتماعی فروملی

رهیافت پلورالیستی یکی از برجسته‌ترین رهیافت‌هایی است که به بررسی نقش و تأثیرات عوامل داخلی بر سیاست خارجی می‌پردازد. در رهیافت کثرت‌گرایانه، بازیگران بی‌شمار فروملی و غیر دولتی وجود دارند که در تلاش برای نفوذگذاری بر نهادها و فرایند تصمیم‌گیری هستند. در این رهیافت، دولت به شکل کلاسیک و زبری آن مفروض پنداشته می‌شود و رابطه دولت و جامعه به شکل رقابتی ترسیم می‌شود. در این رهیافت، به مسائل داخلی بیش‌تر از موضوعات بین‌المللی ارجحیت داده می‌شود که در میان متغیرهای داخلی، منافع گروه‌های اجتماعی مهم‌ترین آن‌ها است (Skidmore and Hudson, 1993: 9-10). از آن‌جا که موضوعات سیاست خارجی به گونه متفاوت بر منافع مادی این گروه‌های اجتماعی تأثیرگذار است، این گروه‌ها به گونه رقابتی تلاش می‌کنند که در تصمیم‌گیری سیاسی نفوذ داشته باشند. در رهیافت پلورالیستی اساساً تمرکز روی دموکراسی‌های الکترال و نقش بازیگران فروملی و غیر دولتی و به‌طور خاص گروه‌های ذی‌نفوذ، افکار عمومی و رسانه‌ها و نقش آن‌ها در جهت‌دهی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی، قرار دارد.

1. John Bright.

2. Stuart Wright Mills.

گروه‌های ذی‌نفوذ بر اساس منابع حمایتی و ماهیت منافع خود بسیار برجسته هستند. آن‌ها منابع مالی و سیاسی خود را در راستای حمایت از حکومت یا احزاب سیاسی بسیج می‌کنند و در مقابل خواهان آن می‌شوند که از مواضع آن‌ها در سیاست خارجی پشتیبانی صورت بگیرد. متغیر کلیدی در این بده‌بستان این است که گروه‌های ذی‌نفوذ این قابلیت را دارند که موضع خود را به‌عنوان یک خواست جمعی یا عمومی جا بزنند. فنونی که در راستای به‌دست‌آمدن این هدف به کار می‌رود، در حال افزایش است که فناوری‌های ارتباطی و رشد رسانه‌های جدید را نیز شامل می‌شود. گروه‌های ذی‌نفوذ به لحاظ طبقه‌بندی شامل گروه‌های لابی، جنبش‌های تک‌مقصودی، گروه‌های حوزه انتخاباتی (رأی‌دهندگان اقلیت قومی) و گروه‌های خاص (نمایندگان صنعت خاص) می‌شود (Hughes, 1978; Payne and Ganaway, 1980:567-85; Putnam, 1988:427-60; Keg-ley, 1987; Mearsheimer, 2007). پژوهش‌ها در مورد نقش گروه‌های ذی‌نفوذ در سیاست خارجی اساساً روی ابعاد اقتصادی و سیاسی متمرکز هستند؛ برای مثال: تأثیرات لابی‌های یک تجارت خاص روی سیاست‌های تجاری دولت یا نقش لابی‌های قومی در راستای پردازش دولت به نگرانی‌ها و دغدغه‌های آن‌ها. موضوعات امنیتی از این چشم‌انداز در زمره منافع ملی به شمار می‌روند و این گروه‌ها در آن نقش آن‌چنانی ندارند. این نوع نگاه از جانب برخی پژوهشگران به چالش کشیده شده است؛ چنان‌که دیوید اسکیدمور، ظهور لابی‌های امنیتی و خارجی را که از صنایع دفاعی تا سازمان‌های غیر حکومتی مانند کمیته دوستان آمریکایی (Quakers) را دربرمی‌گیرد، به‌عنوان نشانگر دخیل بودن جامعه و حتی دیدگاه متضاد آن در موضوعات امنیتی می‌داند (Skidmore and Hudson, 1993: 205-32).

افکار عمومی یک اصطلاح عام است که دربردارنده توده‌ها، گروه‌های ذی‌نفوذ و گروه‌های لابی است. افکار عمومی شکل‌دهنده پارامترهای سیاست خارجی است که می‌تواند به‌عنوان چشم‌انداز یا موانع تصمیم‌گیری سیاست خارجی و اجرایی کردن آن عمل کنند. مفهوم افکار عمومی پیچیده است؛ زیرا نیازمند وضاحت در این موضوع است که شمولیت چه کسانی در مناظره می‌تواند بازتاب‌دهنده افکار عام باشد. «کریستوفر هیل^۱» در مطالعه خود تحت عنوان «افکار عمومی بریتانیا در سیاست خارجی»، افکار عمومی را مانند هیولای «لُخ نِس^۲» (Loch

1. Cristopher Hill.

۲. لُخ نِس به‌طور عامیانه در بریتانیا به هیولای عظیم‌الجثه دریایی گفته می‌شود که گویا در آب‌های اسکاتلند زندگی می‌نماید (مترجم).



(Ness) می‌داند که همیشه در مورد آن صحبت می‌شود؛ ولی هرگز دیده نشده است (Hill, 1981: 2).

بر اساس دیدگاه «آلموند لیپمن»^۱، در گذشته‌های دور، افکار عمومی در سیاست خارجی نقش یا نفوذ نداشتند؛ زیرا بسیار پراکنده بودند و نسبت به موضوعات سیاست خارجی اشراف نداشتند. کسانی که چنین دیدگاهی دارند، بر آن هستند که نگرش عام مردم در مورد سیاست خارجی متناقض، ابتدایی و اگر به‌عنوان منبع تصمیم‌گیری سیاست خارجی به کار برود، خطرناک است؛ بنابراین، آن‌ها استدلال می‌کنند که باید سیاست خارجی تحت مدیریت نخبگان حکومتی قرار داشته باشد (Almond, 1950). «شاپیرو و پیچ»^۲ با این نظر مخالف هستند؛ زیرا مطالعات آن‌ها در مورد سیاست خارجی در جریان جنگ سرد نشان‌دهنده آن بود که افکار عمومی نه تنها متناقض نیست و در سایر دموکراسی‌های مختلف نیز چنین نشان داده شده است؛ بلکه افکار عمومی از قضایای بین‌المللی کاملاً محاسبه‌عقلانی داشته‌اند (Shapiro and Page, 1988: 211-47). در مطالعات «جیمز روزنا»^۳، افکار عمومی به گونه‌ی هرمی نشان داده شده است که در رأس آن نخبگان (حکومتی، قانون‌گذاران و رسانه‌ها) قرار دارند و در سطح دوم یا میانی (روشنفکران و تجار) قرار دارند و در سطح سوم توده مردم (کسانی که در سیاست خارجی بی‌تفاوت هستند) قرار دارند (Rosenau, 1961; Holsti, 1992: 439-66). برخی از پژوهشگران بر این هستند که تنها ۵ تا ۲۰ درصد افکار عمومی به سیاست خارجی می‌پردازند. علاقه عمومی روی موضوعاتی است که دارای برجستگی عام باشد. موضوعات روزمره دیپلماسی برای عامه مردم جذابیت ندارد؛ اما مسائل اقتصادی و تجارتي و پرسش‌هایی که در مورد جنگ و صلح باشند، برای عامه مردم جذبه دارند (Foyle, 1997: 141-70).

این یک امر پرواضح است که هر نوع بحث در مورد افکار عمومی بدون در نظر داشت تئوری رسانه ناقص خواهد بود. رسانه در فرایند سیاست‌گذاری خارجی نقش بسیار مهمی بازی می‌کند. رسانه نقش پل ارتباطی را در گردش اطلاعات میان مردم، دولت و صحنه بین‌المللی بازی می‌نماید. رسانه‌ها می‌توانند در سه حوزه در سیاست خارجی نقش بازی کنند؛ تنظیم آجندا (موضوعات می‌بایستی)، طبقه‌بندی داده‌ها و ابزار تبلیغاتی (پروپاگاندا) حکومت. رسانه به‌عنوان

1. Almond Lippman.

2. Shapiro & Page.

3. James Rosenau.

تعیین‌کنندهٔ آجندا را می‌توان در مثال «ویلیام راندولف هارست»^۱، شخصیت بانفوذ در روزنامهٔ آمریکایی که به‌عنوان سرمقاله‌نویس و گزارشگر کار می‌کرد و در اواخر قرن نوزدهم نقش مهمی در حمایت از اقدامات نظامی آمریکا داشت، بیان کرد. مثال معاصر آن را می‌توان در تأثیرات سی‌ان‌ان (CNN) یا برجسته‌سازی یک موضوع توسط رسانه و وادار نمودن حکومت به انجام یک عمل در این راستا، یاد کرد (Robinson, 2001: 523-44). مطالعات در مورد اقدام حکومت در خصوص بحران‌های بشری نشان داده است که رسانه‌ها می‌توانند در اوج بحران نقش مهمی را در شکل‌دهی سیاست خارجی و کاهش شدت بحران بازی نمایند (Robinson, 2002: 117-22; Jakobsen, 2000: 138-41).

رسانه به معنای کارگاه تصفیه‌کننده (طبقه‌بندی داده‌ها)؛ مبتنی بر بی‌طرفی نهادی آن است. رسانه‌ها گاهی برای خواست و نیازمندی‌های شهروندان دست به تولید مطلب می‌زنند. عوامل بازار و رفتار مصرف‌کنندگان از محرکه‌های اصلی رسانه‌ها هستند که در کدام مسیر حرکت کنند و در نتیجه، آن‌ها به دنبال تحمیل منطق خاص بر سکتور مشخص برمی‌آیند.

رسانه‌ها به‌عنوان ابزار تبلیغاتی حکومت؛ در دولت‌های اقتدارگرا کاربرد دارد که تلاش می‌کنند جریان اطلاعات را به‌گونه‌ای به خورد مردم بدهند که برای تأمین امنیت رژیم سودمند باشد. موضوع جدلی و اختلافی در این‌جا است که در سیاست‌ورزی دموکراتیک به‌گونه‌ای تلاش می‌شود که سیاست خارجی در مسیری هدایت یابد که منافع نخبگان تأمین شود. «نوام چامسکی»^۲ فرایند شکل‌گیری افکار عمومی را در جوامع دموکراتیک به فابریکه‌های تولید رضایت تشبیه می‌کند که در آن دولت و رسانه‌ها جهان‌بینی شهروندان را شکل می‌دهند تا به‌سوی منافع خاص آن‌ها سوق یابند و از سیاست خارجی خاص حمایت کنند (Herman and Chomsky, 1988). پس از مطرح‌شدن چنین دیدگاهی، چندین مطالعه نشان داده‌اند که وقتی افکار نخبگان در درون حکومت در مورد سیاست خارجی به دسته‌های مختلف تقسیم شوند، آنگاه رسانه‌ها می‌توانند بر افکار عمومی اعمال نفوذ نمایند. برای مثال: رسانه‌ها و فریادهای عمومی علیه مشارکت «تونی بلیر»^۳ در جنگ عراق، نشان‌دهندهٔ این موضوع بود که نخبگان درون حکومت در مورد این موضوع اتفاق نظر نداشتند.

1. William Randolph Hearst.
2. Noam Chomsky.
3. Tony Blair.



در دولت‌های دموکراتیک، دادن یک موضوع به خورد رسانه‌ها، نشانگر این امر است که دولت می‌خواهد حمایت عمومی را برای انجام یک اقدام کسب نماید. پس از جنگ ویتنام، ایالات متحده تلاش کرد که بر رسانه‌ها نفوذ یابد؛ زیرا در آن زمان بازیگر مستقلی دیده می‌شد که قابلیت به تحلیل بردن اهداف سیاست خارجی حکومت را داشت. اعمال نفوذ برای مدیریت رسانه‌ها به شمول رهیافت‌های جدید شامل مختصر کردن برنامه‌ها، کنترل درز رسانه‌ای و جابه‌جایی خبرنگاران در پیش گرفته شده است. رسانه‌هایی که مانند بی‌بی‌سی از طرف دولت تمویل می‌شوند، برای دولت‌های دموکراتیکی که در تلاش برای موازنه میان استقلال و کنترل آژندای رسانه‌ها هستند، چالش‌ها را به گونه‌ی دیگر بیان می‌کنند. یکی دیگر از منابع اطلاعاتی در امور بین‌المللی، بازیگران غیر دولتی هستند که افکار عمومی را شکل می‌دهند. این‌ها شامل اتاق‌های فکر مانند مراکز مطالعات استراتژیک در سراسر جهان (۳۰۰ مرکز در ۲۰۱۱)، بنیادهای بشردوستانه مانند نهاد خیریه کارنگی^۱ برای صلح بین‌الملل و بازیگران نیمه‌دولتی مانند بنیادهای احزاب سیاسی (به‌عنوان مثال بنیاد فریدریش ابرت^۲ در آلمان و نهاد خیریه برای دموکراسی در ایالات متحده) (Stone, 2004: 34-50). شرکت‌های چندملیتی از امکانات اقتصادی خود در راستای تأمین منافع خود از بازیگران غیر دولتی حمایت می‌کنند تا دیدگاه آن‌ها به کرسی بنشیند. گروه‌های مدافع مانند محیط‌زیست‌گرایان و فعالان حقوق بشر تلاش می‌کنند تا از طریق رسانه‌ها نفوذ خود را گسترش دهند و حکومت را در قبال نگرانی‌های خود ملتفت بسازند.

رسانه‌های جدید، بازیگران غیر دولتی را به صحنه آورده‌اند که از طریق چندین سکو، مانند وبلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی، می‌توانند با مردم جریان اطلاعات را شریک بسازند. جریان حیرت‌انگیز اطلاعات باعث گیجی و ایجاد مشکلات برای حکومت شده است و نمی‌تواند به سادگی افکار عمومی را سمت و سو بدهد. این ابزارها برای دولت‌های اقتدارگرا مانند کوبا، ایران و چین ترس‌آور بوده است؛ زیرا وقوع انقلاب شمال آفریقا در ۲۰۱۱ توسط این ابزارها تقویت یافت و از همین رو برای مهار اینترنت تلاش‌های سختی را به کار بسته‌اند. برای مدت طولانی، رسانه‌های ملی در خدمت حکومت‌داری و بیان منافع کوچک بود و به همین ترتیب در شکل‌دهی افکار عمومی در مورد سیاست خارجی نیز مورد بهره‌برداری قرار داشت.

1. Carnegie.

2. Friedrich Ebert.

نوآوری در عرصه فناوری و گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی موجب یک سلسله ناآرامی‌ها در کشورهای اقتدارگرا شده است و به همین‌گونه در جوامعی با فضای باز، ساختار پساحزبی را شکل داده است. حرکت به سوی توسعه و پیشرفت باعث شده است که کشورهایمانند ایالات متحده پس از ۲۰۰۱ از دیپلماسی عمومی و چین پس از ایجاد مرکز کنفوسیوس در ۲۰۰۴ از این نوآوری‌ها بهره ببرند که نشانگر این مسئله است که تمامی رژیم‌ها از هر نوعی که هست، از پیشرفت‌های اخیر استفاده می‌کنند. هنوز هم در ادبیات علمی تأثیرات رسانه‌های جدید در سیاست خارجی به گونه‌ای که باید بازشناسی نشده است. ظهور این رسانه‌ها موجب شده است که رسانه‌های سنتی به‌عنوان تنها ابزار ارتباط بین‌المللی، جایگاه خود را از دست بدهند. اختراع اینترنت موجب چندپارگی سازه‌های خبری شده است که افراد می‌توانند به گونه‌ای انفرادی و با استفاده از رسانه‌های اجتماعی به تجزیه و تحلیل پردازند و این امر، طرز دید آن‌ها را شکل می‌دهد؛ چیزی که قبلاً هرگز دیده نشده بود. یکی از بازخوردهای این پیشرفت این است که روایت ملی یا واحد را در درون دولت تضعیف نموده است؛ چیزی که لازمه حمایت و بسیج عمومی از یک هدف خاص در سیاست خارجی است و این وضعیت به افراد فرصت می‌دهد که با خرده‌هویت‌های دیگر فروملی و فرقه‌ای همسویی نشان دهد.

طرفداران قدرت دگرگون‌شونده رسانه‌های جدید مانند «یوجین یی»^۱ به‌صورت صریح باورهای‌شان را بیان می‌دارند مبنی بر این که رسانه‌های اجتماعی و فناوری دیجیتال باعث نزدیکی سیاست خارجی با مردم شده است (www.princeton.edu/accessed 9 November 2015). وقتی به فناوری به‌مثابه سکوی بیان اطلاعات در بیرون از جریان اصلی نگریسته می‌شود، نمی‌تواند به گونه‌ای تعیین‌کننده نفوذ داشته باشد. در حقیقت، «شیرکای»^۲ اعلام داشته است که استفاده از ابزارهای رسانه اجتماعی، مانند متن پیامک، ایمیل، اشتراک‌گذاری تصاویر و شبکه‌سازی اجتماعی، نمی‌تواند برآیند واحد داشته باشد (Shirky, 2011). نقش آن‌ها می‌تواند در موضوعات سیاست خارجی تسریع‌کننده، انگیزه‌دهنده و یا حتی غیر مرتبط باشد. در قیام‌های عربی، رسانه‌های اجتماعی هم به‌عنوان منبع اطلاعاتی و هم به‌عنوان ابزار بسیج‌کننده علیه اقدامات دولت، نقش مهم بازی نمودند که در نگاه برخی پژوهشگران و پالیسی‌سازان، رسانه‌های اجتماعی از ظرفیت بلند انقلابی برخوردار هستند و می‌توانند در خدمت منافع دموکراتیک جامعه قرار داشته باشند.

1. Eugene Yi.

2. Shirky.



(Ibid). مدیر سابق بازاریابی گوگل نقش مهمی را در سازمان‌دهی صفحه فیس‌بوک و حساب‌های کاربری توییتر، بازی نمود که مصری‌ها را به‌طور انبوه بسیج نمود و سرانجام رژیم مبارک سقوط کرد؛ هرچند ظهور السیسی باعث سرکوب و خفقان اعتراض‌ها شد (Lule, 2015:1-3). از جانب دیگر، به کار گرفته‌شدن رسانه‌های اجتماعی توسط دولت اسلامی (داعش) برای عمومی‌سازی اعمال تروریستی خود و استخدام نیروها و طرفداران جدید توسط این گروه، نشانگر ویژگی «مانیگری»^۱ رسانه‌های اجتماعی بود.

هرچند به رسانه‌های جدید به‌عنوان ابزارهای آزادی‌بخش نگریسته می‌شد؛ اما وقتی فاش گردید که اداره امنیت ملی آمریکا و سایر هم‌قطاران غربی او در این رسانه‌ها اعمال تجسسی داشته‌اند، تأثیر منفی بر وضعیت رسانه‌های جدید گذاشت. پس از افشاگری «ادوارد اسنودن»^۲، کارمند سابق امنیت ملی آمریکا، افشاگری‌های «ویکی لیکس»^۳ تأییدکننده این موضوع بود که این دولت از طریق این ابزار در زندگی روزمره شهروندان نفوذ داشته است. جرایم سایبری، جاسوسی سایبری و تروریسم سایبری از وقایع روزمره هستند و در همین حال، شبکه‌های سیاه (سایه) نگاه بدیل به جامعه ارائه می‌کنند که از دسترسی دولت به‌دور است. وقتی رژیم‌های اقتدارگرا از ناحیه رسانه‌های جدید با تهدید روبه‌رو شدند، به دنبال مقابله با آن برآمدند و محدودیت‌های شدیدی را بر این شبکه‌ها وضع نمودند تا امکان استفاده از آن‌ها محدود شود. «فایروال»^۴ بزرگ چین یکی از این نمونه‌های محدودکننده است.

محدودیت‌های شناختی رسانه‌های اجتماعی مبین یکی دیگر از پیچیدگی‌های این رسانه است. مطالعات علمی نشان داده است که انسان‌ها در بهترین حالت می‌تواند حداکثر با ۱۵۰ نفر (Dunbar Number)^۵ رابطه باثبات داشته باشد و این محدودیت به‌عنوان ویژگی کارکردی مغز (مخ) آدمی پنداشته شده است:

این محدودیت توسط پردازش ظرفیت مخی تحمیل شده است که
یک فرد می‌تواند روابط باثبات خود را با تعداد محدود حفظ نماید»

1. Manichean.

2. Edward Snowden.

3. Wikileaks.

4. Firewall.

5. William Dunbar (1749-1810), American scientist; town in Scotland.



(Dunbar, 1992: 469–93; also Dunbar, 1998).

پژوهشگران دیگر بر این هستند که جدا از شرایطی خاص که «دونبار» برای بقای یک گروه (روابط بایبات) در نظر گرفته است، به‌طور عام این عدد بسیار کوچک‌تر از آن است (www.lifewithalacrity.com/2004/03/the_dunbar_numb.html, accessed 5 October 2015). دلالت ضمنی این محدودیت فیزیکی در کارکرد رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان اقدام جمعی نقش بسیار مهم دارد. چنان که شیرکای خاطر نشان نموده است که رسانه‌های اجتماعی موجب کاهش هزینه‌های هماهنگی در فعالیت‌های سیاسی، دست‌یافتن به آگاهی مشترک که لازمه فعالیت‌های مؤثر است، می‌شود (Shirky, 2011)، اما در درازمدت نمی‌تواند جانشین رهیافت‌های معمول در فعالیت‌های سیاسی شود.

آنچه در مورد رسانه‌ها گفته شد، باید به این واقعیت اذعان کرد که افکار عمومی به‌طور ذاتی در جوامع دموکراتیک بال و پر می‌گیرد و ادبیات جامعه‌باز و بسته در مورد افکار عمومی مصداق پیدا می‌کند. دانشمندان به درستی اشاره نموده‌اند که دولت‌های اقتدارگرا به‌طور عمدی در حوزه‌های عمومی محدودیت وضع می‌نمایند که به تبع آن مجال کم‌تری برای جامعه باقی می‌ماند که در سیاست خارجی یا مسائل دیگر دخیل شود (Reilly, 2012: 1–4). در هنگامی که مکانیسم‌های نهادی باعث می‌شود جامعه اجازه پیدا کند که بر امور بین‌المللی نفوذ نماید؛ اما این حرف نادرستی است که دولت‌های اقتدارگرا کاملاً در خلأ افکار عمومی عمل می‌کنند. هرچند که محاسبه درونداد در این امر مشکل است؛ اما «ریلی» بیان می‌دارد که دریافته است که دولت‌های اقتدارگرا در مقابل نتایج معکوس ناخواسته پالیسی‌ها واکنش نشان می‌دهند (Reilly, 2012: 4).

نظریه‌گزینش‌گری، چارچوب تحلیلی بسیار کاربردی را فراهم نموده است که ارزیابی نماییم که رهبران اقتدارگرا تا چه میزانی در تصمیم‌گیری‌های خود به افکار عمومی اهمیت می‌دهند (Gallagher and Hanson, 2015: 367–85; Mesquita, Smith, Siverson and Morrow, 2003). در قلب این رهیافت، این دیدگاه وجود دارد که عمل متقابل پاسخ‌گویی میان حاکم اقتدارگرا و قلمرو تحت فرمان او به نام حوزه انتخابیه وجود دارد (Shirk, 1993; Roeder, 1993: 28). از دید «بوئنو دی مسکویتا» حدود این دغدغه‌ها توسط برآورده شدن ضروریات ائتلاف پیروزی که لازمه حفظ

1. Reilly.

2. Bueno de Mesquita.



مشروعیت رژیم در چارچوب حوزه انتخابیه است، مشخص می‌شود (Mesquita, Smith, Siverson and Morrow, 2003: 55-8). این حوزه انتخابیه می‌تواند در قالب ساختار رسمی نخبگان ملی یا حزب واحد محدود شود که بر سیاست دولت غلبه دارد و خودش به آنچه دانشمندان از آن تحت عنوان ضروری و بانفوذ یاد می‌کنند، تقسیم شود (Ibid, 63-79). رژیم‌های اقتدارگرا به‌طور عام وقتی می‌بینند که هزینه برآورده کردن نیازهای ائتلاف برنده بلند می‌رود، به بیرون از این ائتلاف و در درون حوزه انتخابیه نگاه می‌کنند و در نتیجه منابع بدیل برای حمایت از مشروعیت و سیاست خارجی خود دنبال می‌کنند.

این بخش از تحقیق برای به رسمیت شناختن فرایند «پاسخ‌گویی محدود» در درون دولت‌های اقتدارگرا است که اجازه می‌دهد درون‌داد و نفوذ عناصر برگزیده‌شده جامعه در شکل‌دهی سیاست خارجی نقش ایفا کند. در این میان، نقش ناسیونالیسم در سیاست خارجی رژیم‌های اقتدارگرا بیش‌تر از رژیم‌های دموکراتیک است (Prizel, 1998: 12-20; Mesquita, Smith, Siverson and Morrow, 2003: 627-28). ملی‌گرایی یکی از اجزای مهم سرشت ایدئولوژیکی است که هر رژیمی که روی قدرت قرار دارد، برای مشروعیت‌بخشی خود نیاز دارد. رهبران اقتدارگرا به‌طور عادی، جذبه‌های میهن‌پرستی را تقویت و مستندسازی می‌کنند که برای حمایت از مسائل سیاست خارجی، بسیج عمومی را به دست بیاورند. مطالعات پژوهشگران نشان داده است که دولت‌های اقتدارگرا در اثر تحریم‌ها آسیب می‌بینند؛ اما آن‌ها قادر هستند که با دامن زدن به دشمنی و توهین به حاکمیت و هویت‌های دیگر، بازهم حمایت عمومی را کسب نمایند.

به‌کارگیری روایت‌های ناسیونالیستی می‌تواند در جامعه اقتدارگرا به‌عنوان ابزار مهم در راستای شکل‌دهی طرز دید جامعه در مورد اولویت‌بندی سیاست خارجی، تبدیل شود. وقتی بسیج عمومی به راه افتاد و مدیریت آن در دست رژیم بود، قابلیت‌های عمومی باعث خلق موج ناسیونالیسم می‌شود و اقدامات سیاست خارجی را توجیه می‌کند و برای حکومت فرصتی فراهم می‌شود که رهیافت‌های مختلف را به کار بگیرد. شیهه همین، در نظریه‌های نخبگان رسانه‌ای، در اولویت‌بندی اهداف سیاست خارجی نیز میان نخبگان حاکم اختلاف وجود دارد (Medeiros, 2009: 112). این موضوع را می‌توان در قضیه چینی دید. در سال ۲۰۱۲، اقدام جاپان مبنی بر خرید قلمرو جزیره‌ای در دریای شرقی چین به موج ناسیونالیستی در چین دامن زد که نه تنها از ساخت‌وساز نظامی چین حمایت کرد و در داخل مستند تحریم جاپان را بر سر زبان‌ها آورد؛

بلکه حتی خواستار اقدام نظامی شد. در عین حال، این ناسیونالیسم و رسانه‌های اجتماعی تأثیرات ناخواسته‌ای را نیز در مورد سیاست خارجی به میان آوردند. کنش‌ها و واکنش‌های دولت چین در رسانه‌های اجتماعی مورد انتقاد قرار گرفت تا جایی که شهروندان چینی از طرف نهادهای امنیتی مورد تهدید قرار گرفتند؛ زیرا موجب خلق نگرانی برای نخبگان پکن شده بودند (Parello-Presner and Duchatel, 2015). در رژیم‌های اقتدارگرا، مرزهای گفتمان عمومی در مورد مسائل سیاست خارجی از محدودیت و سیالیت برخوردارند و در موضوعات خاص اجازه پیدا می‌کنند که نفوذگذاری داشته باشند.

دینامیک منطقه‌ای مانند نظریه‌های هنجاری هویتی بزرگ در شمال آفریقا و خاور میانه شناخته شده است. دولت‌های اقتدارگرا با تمسک به روایت‌های بزرگ هویتی و مکانی (پان‌عربیسم و پان‌آفریقایی) در سیاست خارجی، محدودیت‌هایی را بر جامعه وضع می‌کنند (Lynch, 2003:55-91). از دیدگاه «لینچ»، شرایط تاریخی در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا باعث خلق محدودیت در حوزه عمومی داخلی شده است. هویت فراملی که ناشی از تجربه اسلامی و امپراتوری عثمانی است، موجب شده که جمعیت اعراب به سوی یک گفتمان سیاسی فراملی کشیده شوند (Lynch, 1999: 8; Mandaville, 2001). ریشه‌ها و خاستگاه‌های این هویت فراملی با پان‌آفریقاییسم جمعیت آفریقایی مستقر در ایالات متحده و اروپای غربی تفاوت دارد زیرا رویکرد پان‌آفریقایی به تمامی قاره نگاه وحدت‌طلبانه دارد که به دوران پیش از استعمار، تقسیم جمعیت و قلمرو آن برمی‌گردد (Walters, 1993). این نظام‌های اقتدارگرا که در حوزه عمومی داخلی محدودیت‌هایی وضع نموده‌اند، در مورد مسائل خارجی که به موضوعات فراملی مربوط می‌شود، اجازه می‌دهند که مردم در آن گفتمان نقش داشته باشند؛ زیرا این گفتمان نه تنها باعث خلق چالش برای رژیم نمی‌شود؛ بلکه مشروعیت آن را در سطح داخلی و بین‌المللی تقویت می‌نماید. مسائل همیشگی اسرائیل - فلسطین، مبارزات ضد استعماری و ضد آپارتاید در خاورمیانه و آفریقا به روایتی از هویت فراملی برمی‌گردد.

۲. قالب‌سازی تصمیم‌گیری سیاست خارجی در محیط داخلی

پیچیدگی ذاتی که در تفسیر سیاست خارجی وجود دارد، موجب در پیش گرفتن رهیافت‌های مختلف برای مدل‌سازی آن شده است. این رهیافت‌ها در ارزیابی تصمیم‌گیری سیاست خارجی



در محیط داخلی متأثر از سه سطح تحلیل کلاسیک است که شامل نقش فرد رهبر، نهادهای دولت و نظام بین‌الملل می‌شود. «ژوئه هاگان»^۱ و «ژولیت کاربو»^۲ در مورد نقش رقابتی که توسط بازیگران سیاسی در درون حکومت بازی می‌شود، برای بازشناسی سیاست خارجی نوشته‌اند. «رابرت پوتنام»^۳، «رابرت کیوهن»^۴ و «ژوزف نای»^۵ رهیافت‌هایی را توسعه دادند که به دنبال فهم پیچیدگی و روابط متقابل نیروهای داخلی و بیرونی در سیاست خارجی هستند.

هاگان، نقش رهبران را در حکومت‌های دموکراتیک به‌عنوان محور مرکزی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌داند (Hagan, 1993). او بر آن است که تمامی رهبران، در قدم نخست، نگران بقای مقام خود هستند و تمامی گزینه‌هایی را که روی دست می‌گیرند، متأثر از این امر است. یکی از وظایف رهبران این است که دست به ایجاد یا حفظ ائتلافی بزنند که در سیاست خارجی لازم است و این کار ممکن است در راستای مدیریت مخالفان درون حزب حاکم باشد یا جناح مخالف بیرون از حکومت. هاگان به‌دست آوردن این مهم را از طریق کاربست سه استراتژی میسر می‌داند: همراهی و همسویی، عایق‌گذاری - تغییر مسیر و بسیج‌سازی. در استراتژی همراهی و همسویی، رهبران با مخالفان خود، راه چانه‌زنی را در پیش می‌گیرند تا در مورد سیاست خارجی به تراضی دست پیدا کنند. در استراتژی عایق‌گذاری و تغییر مسیر، رهبران پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که تمرکز عمومی از مسائل سیاست خارجی به سوی دیگر انحراف پیدا کند تا خودشان در به‌کارگیری سیاست خارجی دلخواه، فضای باز سیاسی پیدا کنند. در استراتژی بسیج‌سازی، تلاش‌ها برای این صورت می‌گیرد که مخالفان را ترغیب نمایند که از موضع سیاست خارجی حمایت صورت بگیرد.

«کاربو» روی ساختار حکومت‌داری و نقش بوروکراسی‌ها، مخصوصاً ناراضیان کوچک در فرایند سیاست خارجی، کاوش نموده است. از دید کاربو، قابلیت‌های این اقلیت‌های بوروکراتیک در راستای نفوذگذاری بر سیاست خارجی مبتنی بر شباهت‌های آن‌ها با نتیجه تسهیلات و دست‌کاری در فرایند تصمیم‌سازی و اطلاعات در درون ساختار حکومت است (Kaarbo, 1998: 67-97). این موضوع ناشی از این حقیقت است که آن‌ها به‌طور مستقیم تابع یک نهاد

1. Joe Hagan.
2. Juliet Kaarbo.
3. Robert Putnam.
4. Robert Keohane.
5. Joseph Nye.



بوروکراتیک‌اند یا بخشی از یک نهاد بوروکراتیک در میان نهادهای قدرتمندند که برای تقویت موضع خود یک رهیافت استراتژیکی خاص را در پیش می‌گیرند.

مطالعات پلورالیستی، تأثیرات بازیگران متعدد، نهادهای برجسته بین‌المللی و محیط متحول را بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی مورد شناسایی قرار داده‌اند. پیچیدگی‌های رو به رشد باعث خلق چالش‌های مهم در راستای شرح و تفسیر متعارف در تحلیل سیاست خارجی شده است. «مارتین روچستر»^۱ برای حل این مسئله، چهار چالش عمده را که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی برای به‌دست‌آوردن منافع ملی در قالب دیدگاه کثرت‌گرایانه با آن روبه‌رو هستند، شناسایی کرده است: راضی‌کردن گروه‌های مختلف ذی‌نفع که به گونه متفاوت از سیاست خارجی تأثیر می‌پذیرند، بازیگران فروملی با علایق و منافع مختلف، کنترل شرکت‌های چندملیتی در داخل منافع خاص آن‌ها و راضی نمودن محیط داخلی و بیرونی (Rochester, 1978: 56).

«رابرت پوتنام» برای حل این چالش‌های مطرح‌شده از رهیافت بازی دو-سطح که بازتاب‌دهنده دو محیط در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی است، استفاده نموده است (Putnam, 1988). رهیافت پوتنام در مدل‌سازی تصمیم‌گیری سیاست خارجی روی مسائل تجاری متمرکز است؛ اما از دید پژوهشگران تحلیل سیاست خارجی، این رهیافت قابلیت کاربست وسیع در بازشناسی دینامیک مختلف (بعضاً متضاد) را در گزینش سیاست خارجی دارد. از دید پوتنام، تصمیم‌گیرندگان در درون دو چارچوب رقابتی که از قواعد و منطق عملیاتی مختلف برخوردار هستند، عمل می‌نمایند. محیط بیرونی آنارشیک است؛ در حالی که محیط داخلی تابع قواعد مشخص است. سبک و سنگین کردن گزینه‌ها (زور در مقابل زر)، زمانی پیچیدگی زیاد ایجاد می‌کند که دو محیط از مجموعه قواعد مختلف تبعیت می‌کنند. رهیافت پوتنام از نظریه بازی واقف است و از چنین پویایی برخوردار است که تصمیم‌گیرندگان باید به‌طور همزمان به حوزه انتخابیه داخلی (نیروی داخلی) و نیروی بیرونی پردازش نمایند.

«رابرت کیوهن» و ژوزف نای مدلی را در تصمیم‌گیری سیاست خارجی مطرح می‌کنند که بازتاب‌دهنده پیچیدگی بسیار است. مجموعه‌ای وابستگی متقابل به دولت اجازه می‌دهد تا اقداماتی را که برای بسیج بازیگران فروملی، سازمان‌های غیر حکومتی و نهادهای بین‌المللی به نفع خود لازم‌اند، حفظ کند (Keohane and Nye, 1977). ارتباط روزافزون با نهادهای بین‌المللی

1. Martin Rochester.



بازتاب‌دهنده این واقعیت است که این نهادها به‌مثابه اولین صحنه عمل است (هرچند به‌طور تلویحی سازمان ملل متحد به‌عنوان بازیگر بین‌المللی خودمختار شناخته شده است). ژوزف نای و کیوهن، فرایند سیاست خارجی را به‌مثابه شبکه‌های مختلف، بازیگران و منافع بهم‌پیوسته توصیف نموده‌اند. آن‌ها برخلاف «دیوید هلد»^۱ و دیگران، فرضیه نئورالیست‌ها مبنی بر محوریت دولت و محیط داخلی و نقش آن را به‌عنوان محرک رفتاری پذیرفته‌اند.

۲-۱. احزاب سیاسی: عنصر فراموش شده

این رهیافت‌ها در مورد شکل‌دهی و تصمیم‌گیری سیاست خارجی در محیط داخلی برخی چشم‌اندازهایی را در مورد این فرایند پیچیده ارائه نموده‌اند. در عین حال، به جز هاگان^۲ و «هیلزمن»^۳ در مورد نقشی که احزاب سیاسی در این فرایند بازی می‌کنند، اشاره‌ای نکرده‌اند (Hilsman, Gaughran and Weitsman, 1992). از برخی جهات، احزاب سیاسی می‌توانند به‌عنوان عنصر کلیدی در فعالیت‌هایی که به تحلیل سیاست خارجی در مورد منابع داخلی نسبت داده شده است، به شمار روند. این‌ها به‌طور هم‌زمان نقش احزاب سیاسی را - به‌عنوان ترتیب‌کننده آجندای سیاست خارجی از طریق گفتمان ایدئولوژیکی که بازتاب‌دهنده خاستگاه‌های آن‌ها است (چپ یا راست) - هم به‌عنوان حامیان آجندای سیاست خارجی در محیط داخلی شامل می‌شوند.

نسبت‌سنجی احزاب سیاسی با سیاست خارجی نشان داده است که برخی جنبه‌های تعیین‌کننده ایدئولوژیکی، مخصوصاً گزینش پالیسی (که برخی اوقات در مغایرت با این خاستگاه‌ها قرار می‌گیرد) سیاست خارجی دولت، نتیجه تصمیمات احزاب سیاسی است نه حکومت رسمی. علاوه بر آن، با تمرکز روی احزاب سیاسی و سیاست خارجی، امکان چرخش از تمایلات هنجاری به سوی تمرکزگرایی حکومت به میان می‌آید، حزب کمونیست چین که چنین مهمی را به پیش می‌برد، یکی از این نمونه‌ها است. احزاب سیاسی برای بهینه‌سازی شبکه‌های بین‌المللی خود با روش‌های مختلف (متمم و مکمل) و هماهنگی رسمی دیپلماتیک دوجانبه از طریق ابزارهای دولتی می‌پردازند. برای مثال: در جریان جنگ سرد، احزاب سیاسی آلمان غربی و بنگاه‌های آن بدون این‌که لازم باشد آلمان شرقی از طریق دیپلماتیک به رسمیت شناخته شود، با

1. David Held.

2. Hagan.

3. Hilsman.

روش میان‌بر، روابط خود را با آن حفظ کرده بودند (Pinto-Duchinsky, 1991: 33-63). دیپارتمنت بین‌المللی سوسیالیست، سوسیال‌دموکراتیک، لیبرال و احزاب کمونیست به میزان متفاوت اعمال سیاست خارجی می‌کردند. در ایالات متحده فقدان نظم حزبی و قدرت لابی‌ها باعث شده بود که از قدرت آن‌ها کم شود، این اشتباه خواهد بود که کارکرد سازمان‌دهی آن‌ها را در درون نظام سیاسی نادیده بگیریم.

این امر پرواضح است که احزاب سیاسی، چه در مقام حکومت‌کننده و چه در مقام اپوزیسیون، به دنبال آجندای سیاست خارجی خود هستند و شرایط و انگیزه‌هایی که الهام‌بخش عملکرد آن‌ها هستند، طی سال‌های اخیر به موضوع پژوهش تبدیل شده است. یکی از دلایلی که احزاب سیاسی را به سوی سیاست خارجی می‌کشاند، همانا مسئله آرای شهروندان است که در قبال این موضوع حساس هستند. «وینسلیت»^۱ حتی چنین استدلال می‌کند که رقابت میان احزاب باعث شده است که این احزاب برای غلبه به مسائل داخلی، به موضوعات بین‌المللی روی می‌آورند و هرگاه حزب حاکم نتواند در قبال بحران‌های بین‌المللی موقف درست اتخاذ نماید، حزب مخالف از آن حربه‌ای می‌سازد که می‌تواند در نزد رأی‌دهندگان جذبه داشته باشد (Winslett, 2012: 145-7). در نظام‌های اقتدارگرا نیز احزاب سیاسی به دنبال مقاصد خود از طریق سیاست خارجی‌اند و هرگاه حزب حاکم در این مورد ضعیف عمل نماید، می‌تواند ابزار انتقاد در دست احزاب مخالف بدهد.

تجمیع دیدگاه اندیشمندان در مورد ساختار داخلی و این‌که چگونه رژیم‌های مختلف، مشارکت سیاسی را رقم می‌زنند، از دخالت احزاب در تصمیم‌گیری سیاست خارجی انتقاد می‌کند. هرگاه ما برای فهم رفتار سیاسی احزاب که مبتنی بر منافع آن‌ها است و تأثیرات آن را بر گزینه‌های سیاست خارجی مطالعه کنیم، می‌توانیم نگاه عمیق‌تر در این مسئله داشته باشیم. هرگاه پرده از یک رسوایی سیاسی برداشته شود، می‌توانیم دریابیم که جهان سیاست پلورالیست تا چه اندازه رقابتی است.

نتیجه‌گیری

رهیافت‌هایی که در فوق مورد بحث قرار گرفت، در مورد ساختارهای داخلی نگاه

1. Winslett.



ساختارگرایی کلاسیک و رهیافت پلورالیستی داشتند که از عناصر مهم بحث در مورد نقش و نفوذ محیط داخلی بر سیاست خارجی به شمار می‌رود. ما فصل مشترک میان نفوذ داخلی و موقعیت منطقه‌ای را مورد تبیین قرار دادیم. دشواری ذاتی در ترکیب این دیدگاه‌ها موجب شکل‌گیری نظریات انتزاعی مانند افکار عمومی و مدل‌سازی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌شود که باعث محدودیت در ارزش تفسیرهای آن‌ها شده است.

از طریق توصیف هاگان در مورد رهبری و سیاست خارجی و بازی دوسطحی پوتنام می‌توانیم به این موضوع پی ببریم که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در کشورهای در حال توسعه برای مدیریت فشارهای موجود با چه دشواری‌هایی روبه‌رواند. ما نشان دادیم که محیط داخلی به‌عنوان یک عامل مهم و محدودکننده در سیاست خارجی عمل می‌نماید و موانع را بر سر آنچه در سیاست خارجی امکان دارد، وضع می‌کند. با این حال، این امر واضح است که سیاست خارجی معاصر صرفاً متمرکز بر خارجی‌سازی سیاست داخلی نیست؛ اما این امر بخشی از دادوستد پیچیده میان جنبه‌های داخلی-خارجی دولت است.

منابع

1. Acharya, Amitav (2004), 'How ideas spread? Whose ideas matter – norm localization and institutional change in Asian regionalism', *International Organization*, vol. 58, no. 2.
2. Allen, Christopher, 'The Dunbar Number as a Limit to Group Sizes', www.lifewithalacrity.com/2004/03/the_dunbar_num.html.
3. Almond, Gabriel (1950), *The American People and Foreign Policy*, New York: Praeger.
4. Brown, Chris (2002), *Sovereignty, Rights and Justice*, Cambridge: Polity; Krasner, Stephen (1999), *Sovereignty: Organized Hypocrisy*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
5. Bueno de Mesquita, Bruce; Smith, Alastair; Siverson, Randolph and Morrow, James D. (2003), *The Logic of Political Survival*, Cambridge, MA: The MIT Press.
6. Buzan, Barry and Weaver, Ole (2003), *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Cambridge: Cambridge University Press.
7. Clapham, Christopher (1996), *Africa and the International System: The Politics of State Survival*, Cambridge: Cambridge University Press.
8. Clarke, Michael (1978), 'Politicians and diplomats', *Parliamentary Affairs*, vol. 31, no. 1.
9. Cooper, Andrew; Higgott, Richard and Nossal, Kim (1993), *Relocating Middle Powers: Australia and Canada in a Changing World Order*, Vancouver, BC: University of British Columbia Press.



10. Cox, Robert W. (1987), *Production, Power and World Order*, Cambridge: Cambridge University Press; Marais, Hein (2001), *South Africa: The Limits to Change*, London: Zed.
11. Denham (eds.), (2004), *Think Tank Traditions: Policy Research and the Politics of Ideas*, Manchester: Manchester University Press.
12. Doyle, Michael (1986), 'Liberalism and world politics', *American Political Science Review*, vol. 80.
13. Dunbar, Robin (1992), 'Neocortex size as a constraint on group size in primates', *Journal of Human Evolution*, vol. 22, no. 6. Also see Dunbar, Robin (1998), *Grooming, Gossip and the Evolution of Language*, Cambridge: Harvard University Press.
14. East, Maurice and Hermann, Charles (1974), 'Do nation-types account for foreign policy behaviour? In James Rosenau (ed.) *Comparing Foreign Policy: Theories, Findings and Methods* , New York: John Wiley.
15. Foyle, Douglas (1997), 'Public opinion and foreign policy: Elite beliefs as a mediating variable', *International Studies Quarterly*, vol. 41, no. 1.
16. Gaddis, John L. (2005), *Strategies of Containment: A Critical Appraisal of American National Security Policy during the Cold War*, Oxford: Oxford University Press; Kissinger, Henry, *Diplomacy*, New York: Simon and Schuster, 1994; Charles Gati and Richard H. Ullman, 'Interview with George F. Kennan', *Foreign Policy*, 1972, Summer, no.
17. Gallagher, Mary and Hanson, Jonathan (2015), 'Power tool or dull blade? Select orate theory for autocracies', *Annual Review of Political Science*, June, vol. 18. Also see Bueno de Mesquita, Bruce; Smith, Alastair; Siverson, Randolph and Morrow, James D. (2003), *The Logic of Political Survival*, Cambridge, MA: The MIT Press.
18. Haacke, Jurgen and Morada, Noel (eds.), (2010), *Cooperative Security in the Asia-Pacific: The ASEAN Regional Forum*, Oxford: Routledge; Leifer, Michael (1995), *Dictionary of the Modern Politics of Southeast Asia*, Oxford: Routledge.
- Halliday, Fred (1994), *Rethinking International Relations*, Basingstoke: Macmillan.
19. Herman, Edward (1988), and Noam Chomsky, *Manufacturing Consent: The Political Economy of the Mass Media*, New York: Pantheon.
20. Hill, Christopher (1981), 'Public opinion and British foreign policy', *Millennium*, vol. 10, no. 1.
21. Hilsman, Roger; Gaughran, Laura and Weitzman, Patricia (1992), *The Politics of Policy Making in Defense and Foreign Affairs: Conceptual Models and Bureaucratic Politics* Third Edition, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
22. Hinnebusch, Raymond and Ehteshami, Anoushiravan (eds.), (2002), *The Foreign Policy of Middle East States*, London: Lynne Rienner; Brown, Carl L. (ed.), (2004), *Diplomacy in the Middle East: The International Relations of Regional and Outside Powers*, London: I.B. Tauris.



23. Hughes, B. (1978), *The Domestic Context of American Foreign Policy*, San Francisco, CA: W. Freeman; Payne, Richard J. and Ganaway, Eddie (1980), 'The influence of black Americans on US policy towards Southern Africa', *African Affairs*, vol. 79; Putnam, Robert (1988), 'Diplomacy and domestic politics: The logic of the two-level games', *International Organization*, vol. 42, no. 3; Kegley, Charles (1987), *The Domestic Sources of American Foreign Policy*, New York: St. Martin's Press; Cohen, 'The political economy of international trade'; Mearsheimer, John and Walt, Stephen M. (2007), *The Israel Lobby*, London: Penguin.
24. Kaarbo, Juliet (1998), 'Power politics in foreign policy: The influence of bureaucratic minorities', *European Journal of International Relations*, vol. 4, no. 1.
25. Kaldor, Mary (2003), 'The idea of civil society', *International Affairs*, vol. 79, no. 3.
26. Katzenstein, 'International relations and domestic structures'; Gourevitch, 'The second image reversed'; Benjamin Cohen, 'The political economy of international trade', *International Organization*, 1990, vol. 44, no. 2; Risse-Kappen, 'Public opinion, domestic structure and foreign policy in liberal democracies'.
27. Keohane, Robert O. and Nye, Joseph S. (1977), *Power and Interdependence: World Politics in Transition*, Boston: Little Brown.
28. Krasner, Stephen (1984), 'Approaches to the state: Alternative conceptions and historical dynamics', *Comparative Politics*, vol. 16.
29. Lee, Donna and Hamill, James (2001), 'A middle power paradox? South African diplomacy in the post-apartheid era', *International Relations*, vol. 15, no. 4; Ping, Jonathan (2005), *Middle Power Stagecraft: Indonesia, Malaysia and the Asia-Pacific*, Gower, UK: Ashgate Publishers.
30. Lule, Jack (2015), *Globalization and the Media: Global Village of Babel*, 2nd edition, New York: Rowman and Littlefield.
31. Lynch, Marc (1999), *State Interests and Public Spheres: The International Politics of Jordan's Identity*, New York: Columbia University Press; Mandeville, P. (2001), *Transnational Muslim Politics: Reimagining the Umma*, London: Routledge.
32. Lynch, Marc (2003), 'Beyond the Arab street: Iraq and the Arab public sphere', *Politics and Society*, vol. 31, no. 1.
33. Mansbach, Richard (1976), *Yale Ferguson and Donald Lampert, The Web of World Politics: Non-State Actors in the Global System*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
34. Marx, Karl (1967), *The Communist Manifesto*, London: Penguin, especially chapter 1.
35. Medeiros, Evan (2009), *China's International Behavior: Activism, Opportunism and Diversification*, Santa Monica, CA: Rand Corporation.
36. Moon, Bruce (1995), 'The state in foreign and domestic policy', in Laura Neack, Jeanne Hey and Patrick Haney (eds.) *Foreign Policy Analysis: Continuity and Change in Its Second*



- Generation , Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
37. Ninic, Miroslav (1992), *Democracy and Foreign Policy: The Fallacy of Political Realism* , New York: Columbia University Press; Hill, Christopher (2003), *The Changing Politics of Foreign Policy* , Basingstoke: Palgrave; Kappen, Risse, 'Public opinion, domestic structure and foreign policy in liberal democracies'; Rummel, Randolph J. (1995), 'Democracies are less warlike than other regimes', *European Journal of International Relations* , vol. 1, no. 4; Russet, Bruce M. (1993), *Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-Cold War World* , Princeton, NJ: Princeton University Press.
 38. Parello-Presner, Jonas and Duchatel, Mathieu (2015), *China's Strong Arm: Protecting Citizens and Assets Abroad*, Adelphi Paper No. 451, London: International Institute of Strategic Studies, May.
 39. Pinto-Duchinsky, Michael (1991), 'foreign political aid: The German party foundations and their US counterparts', *International Affairs*, vol. 67, no. 1.
 40. Prizel, Ilya (1998), *National Identity and Foreign Policy – Nationalism and Leadership in Poland, Russia and Ukraine*, Cambridge: Cambridge University Press.
 41. Robinson, Piers (2001), 'Theorizing the influence of media on world politics', *European Journal of Communication*, vol. 16, no. 4.
 42. Robinson, Piers (2002), *The CNN Effect: The Myths of News, Foreign Policy and Intervention*, London: Routledge; Jakobsen, Peter Vigo (2000), 'Focus on CNN effect misses the point: The real media impact on conflict management is invisible and indirect', *Journal of Peace Research*, vol. 37, no. 2.
 43. Rochester, Martin (1978), 'The paradigm debate in international relations and its implications for foreign policy making: Toward a redefinition of the "national interest"', *Western Political Quarterly*, vol. 31, no. 1.
 44. Rosenau, James (1992), *Public Opinion and Foreign Policy*, New York: Random House, 1961; see also Ole Holsti, 'Public opinion and foreign policy', *International Studies Quarterly*, vol. 36.
 45. Rummel, Randolf (1979), *National Attributes and Behavior*, Beverley Hills, CA: Sage.
 46. Shapiro, Robert Y. and Page, Benjamin I. (1988), 'Foreign policy and the rational public', *Journal of Conflict Resolution*, vol. 32, no. 2; Graham, Thomas W. (1988), 'The pattern and importance of public knowledge in the nuclear age', *Journal of Conflict Resolution*, vol. 32, no. 2.
 47. Shirk, Susan (1993), *The Political Logic of Economic Reform in China*, Berkley: University of California Press, 1993; Roeder, Philip (1993), *Red Sunset: The Failure of Soviet Politics*, Princeton: Princeton UP.
 48. Shirky, Clay (2011), 'The political power of the social media', *Foreign Affairs*, January/February.



49. Skidmore, David and Hudson, Valerie M. (eds.), (1993), *The Limits of State Autonomy: Society Groups and Foreign Policy Formulation*, Boulder, CO: Westview.
50. Stone, Diane (2004), 'Think tanks – beyond nation states', in Diane Stone and Andrew Denham (eds.) *Think Tank Traditions: Policy Research and the Politics of Ideas*, Manchester: Manchester University Press.
51. There is a vast literature on domestic influences and foreign policy. For example, see Rosenau, James (ed.), (1967), *Domestic Sources of Foreign Policy*, New York: Free Press; Katzenstein, Peter (1976), 'International relations and domestic structures: Foreign economic policies of advanced industrial states', *International Organization*, vol. 30, no. 1; Gourevitch, Peter (1978), 'The second image reversed: The international sources of domestic politics', *International Organization*, vol. 32; Risse-Kappen, Thomas (1991), 'Public opinion, domestic structure and foreign policy in liberal democracies', *World Politics*, vol. 43; Hagan, Joe (1993), *Political Opposition and Foreign Policy in Comparative Perspective*, Boulder, CO: Lynne Rienner; Neack, Laura (1995), 'Linking state type with foreign policy behaviour', in Laura Neack, Jeanne Hey and Patrick Haney (eds.) *Foreign Policy Analysis: Continuity and Change in Its Second Generation*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall; Rummel, Randolph (1995), 'Democracies are less warlike than other regimes', *European Journal of International Relations*, vol. 1, no. 4; East, Maurice, 'National attributes and foreign policy', in East, Maurice, Salmore, Stephen and Hermann, Charles (eds.), (1978), *Why Nations Act: Theoretical Perspectives for Comparative Foreign Policy*, Beverly Hills, CA: Sage; Salmore, Barbara and Salmore, Stephen, 'Political regimes and foreign policy', in East, Maurice, Salmore, Stephen and Hermann, Charles (eds.), (1978), *Why Nations Act: Theoretical Perspectives for Comparative Foreign Policy*, Beverly Hills, CA: Sage.
52. Walters, Ronald (1993), *Pan-Africanism in the African Diaspora*, Detroit: Wayne State University Press.
53. Winslett, Gary (2012), 'Party competition as a driver of Foreign policy: Explaining changes in the British Labour party's immigration policy and the Turkish AKP's approach to Cyprus', *The Josef Corbel Journal of Advanced International Studies*, Summer, vol. 4.
54. Wright Mills, Charles (1956), *The Power Elite*, Oxford: Oxford University Press.
55. Wright, Stephen (ed.), (1999), *African Foreign Policies*, Boulder, CO: Westview Press; Khadiagala, Gilbert M. and Lyons, Terrence (eds.), (2001), *African Foreign Policies: Power and Process*, Boulder, CO: Lynne Rienner.
56. www.princeton.edu/news-and-events/news-item/changing-foreign-policy-through-social-media.htm

